

های لذت بخشی مولم و يك چیزهای مولمی برای انسان لذت بخش است.

تصور ننمائید که تغییر حالت و صفت در آن چیز هاعلت این پیش آمد شده است. نه برای آنکه گفتیم که اشیاء از این تغییر و تبدیل کاملاً محروس اند. پس این قضیه در اثر همان استعدادی است که در نهاد انسان بودیمت گذارده شده است یعنی يك سلسله عواملی باعث می شوند که يك شینی لذیذ برای انسان در يك موقعی مولم و یا يك شینی مولمی لذیذ گردد.

مستر بنتام پس از اثبات این بحث علمی نتیجه می گیرد که قوانین اصولاً از ملتی بملتی دیگر در خوردن نقل و انتقال اند.

با در نظر گرفتن مقدماتی که در بالا اشاره کردیم این نتیجه خیلی روشن و آشکار است چرا؟ برای آنکه يك جامعه و ملت در اثر يك رويه عوامل طبیعی اجتماعی، سیاسی و غیرها ممکن است يك قانونی که سابقاً در نظرش بی فایده و از لحاظ ضررهائی که بوجود آن قانون تصور می کرد برایش مولم و دردناک و از پذیرفتنش جداً استنکاف می ورزند يك روزی در تحت يك عوامل دیگری همان قانون را با کمال بشاشت و خورسندی قبول نماید چرا؟ برای آنکه این قانون امروز برای این ملت مفید و بدین جهت لذت بخش است.

ملك خلاقى

و بالاخره ملیونها سال بر جماد و نبات بگذرد حالت و صفت خود را از دست نمیدهد ولی اشخاص اینطور نیستند بلکه در امر عوامل اجتماعی، طبیعی، دینی، اخلاقی، سیاسی، ادبی و غیرها ممکن است حالت و صفت خود را از دست داده و يك حالت و صفت دیگری تحصیل نمایند این است که عده از علماء اخلاق بر خلاف آنهایی که اخلاق را طبیعی ر ممتنع الزوال میدانند جداً اعتراض کرده و بدلیل های روشنی مدلل داشته اند که نوع بشر با طبیعه استعداد تغییر اخلاق یعنی تبدیل حالت و صفت را دارد.

اخیراً عده از علماء حقوق بویژه آنها که در قسمت حقوق جنائی تخصص دارند نیز همین رويه را پسندیده و معتقد شده اند که افراد بشر در سایه تعلیم و تربیت ممکن است که تغییر حالت و صفت دهند. این موضوع اگر چه يك موضوع عامی و در خوردن بحث و گفتگو است ولی بهتر آنکه از تشریح این قسمت صرف نظر کرده و در پیرامون هدف مقصود خودمان وارد شویم.

از اشارات بالا اجمالاً دانستیم که نوع بشر بحکم طبیعت برای تغییر حالت و صفت شایستگی دارد. اینک این نکته را بایستی دانست که در نتیجه همین لیاقت و شایستگی است که لذت و الم همه وقت برای انسان مساوی و یکنواخت نمیباشد.

بلکه بشهادت تجربه معلوم شده است که يك چیز

ایرانیان غیر شیعه در پیشگاه ماده ۲۱۴

قانون کیفر همگانی

مرد میباشد؟

این دو سؤال بلافاصله بعد از بررسی قانون منافیات عفت و بالخصوص ماده ۲۱۴ قانون کیفر همگانی برای

ماده ۲۱۴ قانون کیفر همگانی چرا جزء فصل

منافیات عفت قلمداد شده؟

آیا صرف عدم اتفاق چند روزه موجب تعقیب

هر خواننده پیش می‌آید و متفکرین را بشمیه و تر دیدانداخته که آیا حقیقتاً عدم انفاق یا طلاق در عداد اعمال منافیات عفت است و آیا چه امری موجب شده است قانونگذار تخلف و شاید در بعضی اوقات سهل انگاری در انجام سهلترین موضوعات زندگی زناشویی (که تأدیه نفقه و مخارج ضروری زن باشد) آنرا هم افق اموری مثل اعمال منافیات عفت که ریشه کن زندگی با عفاف خانوادگی و کانون بس مقدس فامیلی است قرار داده است ؟

و بالاخره در پیشگاه دو روز عدم تأدیه نفقه یادو روز بیماری و بیچارگی او و یا بیکاری ناگهانی مرد آیا واقعا ثمره آن این است که بگوئیم مرد دست از عفت و اخلاقی خود کشیده بسوی امور مشموم و آبینان کنی که مقایسه و تشبیه نمودن آن دور از مروت و انصاف میباشد گرانیده است ؟

پس از وضع قانون ازدواج و قانون مدنی و قانونی شدن طرز روابط زناشویی و تکلیف زن و شوهر به حسن معاشرت باید دانست یکی از امور مهمه که ضامن حسن رابطه و تامین کننده حیات زناشویی است همانا موضوع انفاق است که ترك آن نیز منشاء مفاسد و سر دفتر اختلال اوضاع خانوادگی بوده و بالمآل کانون مقدس زناشویی را از هم متلاشی میگرداند : این است که قانون گذار باین حسن رابطه که نفقه و کسوه دایر مدار و سلسله جنبان آنست اهمیت بسزا گذاشته و خواسته است شالوده سازمان آن بر حسن رابطه زوجیت همواره استوار و پایرجا بماند .

از طرف دیگر طلاق یا رهائی که نیستی بخش سعادت کانون خانوادگی و طلایه زوال آنست در پیشا پیش دیدگان مردم گذاشته و آنها را بعواقب مشموم کار آگاه ساخته است .

خیلی ها تصور کرده اند که چنانچه مرد در پرداخت هزینه روزانه استنکاف نماید ولو این عمل برای مدت قلیلی باشد او را باید در معرض تعقیبات کیفری قرار داده و

مجازات او را خواستار شوند که در نتیجه عکس العمل آن کسسته شدن حسن رابطه خانوادگی و سوق به پرتگاه نیستی است و حال آنکه بنظر مطابق ماده ۱۱۱۱ قانون مدنی که میگوید « زن میتواند در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه بداد گاه رجوع کند در اینصورت دادگاه میزان نفقه را تعیین و شوهر را بدان محکوم خواهد کرد » و طبق ماده ۱۱۲۹ در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجرای حکم محکمه و التزام او بدادن نفقه زن میتواند برای طلاق بداد گاه رجوع کند و حاکم شوهر را اجبار بطلاق مینماید در صورت عجز شوهر از دادن نفقه نیز بشرح فوق اقدام میشود - پس در صورتیکه مراحل فوق را طی کرده و مرد حاضر بانجام تکالیف نامبرده نباشد در اینصورت است که قانون گذار راه کیفری بعنوان ماده ۲۱۴ برای زن از گذاشته و دادگاهان کیفری را برای تعیین مجازات متناسب جهت مرد مختار ساخته است .

فلسفه وضع ماده ۲۱۴ قانون کیفر همگانی برای این است که سوء جریان زناشویی سابق که با فکر پوسیده اداره میشد و مرد همه جور اختیار نسبت بزین داشت و بسا اوقات زنی را بحال خود گذاشته در مقابل نفقه دعوی اعسار میکرد در مقابل طلاق در خواست بخشش مهریه و خواهان جلب رضایت و وجوه سنگین بوده بلکه به مهر حلال و جان آزاد هم اکتفا نمیکرد خلاصه (فتندزوها کالمعلقه) او را بحال بیوثانی رها میکرد این بود که قانون گذار بی بمعایب فوق برده و ماده ۲۱۴ را با آن کیفیت وضع و اجرا نمود .

بنظر ما از طرفی هم نباید از وضع و موجودیت ماده نامبرده سوء استفاده نموده و مردیکه در اثر دو روز بیکاری یا بیماری ناگهانی یا سایر خصوصیات روز مره زندگی که پیش بینی آن ممکن نیست چند روز نفقه را نپرداخته او را مورد تعقیب و دستخوش اغراض نفسانی

زن قرارداد داده بلکه بشرحیکه در فوق مذکور افتاد با طی مدارج مندرج در ماده ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۲۹ قانون مدنی من باب عسر و حرج از راه کیفری مرد را برای گسستن لجام لجاجت او باید مورد تعقیب قرار داد.

ممکن است بنظر فوق ایراد شود که (کلمه ضروری) مذکور در ماده ۲۱۴ صرفاً و قرینه این است که اگر مردی حاضر بدادن مخارج ضروری زن در صورت تمکین نشود یا طلاق ندهد قابل تعقیب است - ذکر کلمه ضروری که در قانون مدنی بآن اشاره نشده مستلزم این است که تنها سرپیچی مرد از دادن خرج ضروری روزانه ولو در ظرف مدت خیلی او را به دوائر جزائی تحت تعقیب در آرند نه اینکه پس از طی مراحل حقوقی و اثبات عجز و عدم توانائی و اشکال اجرای آن و الزام بطلاق توسط دادگاه او را برای مجازات تعقیب کنند.

پاسخ این قسمت این است که کلمه ضروری نه برای سرعت تعقیب مرد است بلکه برای تعیین و تحدید حوائج زن است که بنام ضروریات قلمداد شده و بالاخره برای این است که اساساً در قبال مخارج غیر ضروری مرد را نمی توان در مضيقه گذاشت و از طرفی در قانون شرع مذکور است که زن در صورت بیماری خرجش با خود او است چه آنکه نفقه در مقابل بضع تعیین شده این است که قانون گذار بواژه مخارج ضروری قناعت و اکتفا نموده و سایر خصوصیات را بر کنار گذاشته است.

پس از فراغ از مطلب فوق بی مناسبت نیست ماده ۱۱۰۲ و ۱۱۰۸ قانون مدنی را در قبال ماده ۲۱۴ قانون کیفر همگانی در معرض سنجش قرار داده و خصوصیات استحقاق زن را به نفقه و الزام مرد را بآن بیان نمائیم از نظر حقوقی هم چنانچه در ماده ۲۱۴ قانون کیفر همگانی نیز منظور گردیده رویه حقوقی بر این بوده که تمکین زن را نسبت بشوهر شرط استحقاقش در نفقه

میدانستند بنا بر این میبایستی زن برای اثبات مسئولیت مرد بادی نفقه شرط استحقاق خود یعنی تمکین خویش را نسبت بشوهر اثبات کند ولی پس از وضع ماده ۱۱۰۲ و ۱۱۰۸ از کتاب دوم قانون مدنی نظریه فوق تغییر کرده و بهم خورده است بدین معنی که در موضوع استحقاق زن نسبت به نفقه دیگر اثبات تمکین شرط نیست بلکه نشوز مانع است: این مراتب با ملاحظه حکم ماده ۱۱۰۲ که میگوید: «همینکه نکاح بطور صحت واقع شد و با طرز وجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل یکدیگر برقرار میشود» و ملاحظه حکم ماده ۱۱۰۸ آن قانون که میگوید: «هرگاه زن بدون مانع مشروع ازادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود» واضح و روشن میگردد

نکته مورد توجه آن است که این تغییر رویه در مورد اجرای ماده ۲۱۴ قانون کیفر همگانی نیز قابل قبول است بانه:

ممکن است باین پرسش پاسخ مثبت دادولی جواب منفی مرجح است:

پاسخ مثبت مبتنی بر این پایه خواهد بود که چون مقررات مادتين ۱۱۰۲ و ۱۱۰۸ قانون مدنی تصویباً وارد بر تصویب ماده ۲۱۴ قانون کیفر همگانی است و از طرفی مسئله تمکین زن نسبت بشوهر هم که در این ماده مقدمه قابل نظر است از مسائل حقوقی است مانعی نیست که حکم حقوقی جدید را معتبر و مجزی داشت ولی مبنای پاسخ منفی متین تر است چه هر چند موضوع تمکین زن نسبت به شوهر از امور حقوقی است ولی نظر باینکه تصرف در قوانین کیفری و شرایط تحقق بزه بایستی بموجب قوانین کیفری منصوص و صریح دیگری باشد نمیتوان باین استناد که قانون مدنی اخیراً نشوز را مانع استحقاق قرار داده و شرطیت تمکین را برداشته در مورد اجرای ماده ۲۱۴ قانون کیفر همگانی زن را از اثبات تمکین خود که شرط بزه است معاف دانسته و شوهر را مکلف با اثبات نشوز کرد.

در خاتمه این مبحث راجع بانتمکین یا نشوز نکته دیگری برای کشف بزه مورد توجه است و آن اینکه راه دفاع و فرار مجرمین در امور عدم تأدیه نفقه یا طلاق این است که در قبال هر دعوائی مرد ممکن است مدعی عدم تمکین زن بشود در اینصورت وظیفه مأمورین کشف بزه آیا این است که بصرف این اظهار باید قرار اساطه بدهند و کار را موکول باثبات تمکین کنند و چنانچه چنین قرار صادر کردند زن باید برای اثبات تمکین خود بداد گاه حقوق مراجعه نماید یا مرد که متهم است؟

اساساً معلوم است که زن نمیتواند مدعی تمکین خودش شده و این قضیه را در دادگاه حقوق طرح نماید و مرد هم که متهم است هیچ وقت نمیتواند خود را گرفتار ساخته و وسیله بدست مدعی خود بدهد.

بنظر ما بدو طریق ممکن است قضیه حل شود:
 ۱ - چنانکه مأمورین کشف جرائم تعقیب قطعی مرد را موکول باثبات تمکین زن دانستند و خلاصه قرار اناطه صادر کردند می توانند ضمن قرار ضرب الاجلی برای مرد تعیین که در ظرف آن مدت بداد گاه حقوق مراجعه کرده و دادخواست تمکین زن یا طبق مقررات قانون مدنی دعوی نشوز نموده و منع استحقاق او را اثبات کند.

۲ - چون تمکین آنی است یعنی اگر آن گذشته زن تمکین نداشته آن بعد ممکن است با تقاضای نفقه تمکین هم داشته باشد و مأمورین کشف جرائم به این قسمت تا جدی رسیدگی نموده و همینکه احساس تمکین زن و امتناع مرد را نسبت بعدم تأدیه نفقه یا طلاق نمودند او را تحت تعقیب در آورند. حتی زن هم می تواند با صدور اظهارنامه رسمی و اعلام تمکین خود مرد مستنکف را مورد تعقیب قرار دهد.

از بیان مقدمات فوق و تشریح مختصری در پیرامون ماده ۲۱۴ اینک می خواهم نسبت به وضعیت ایرانیان غیر شیعه در قبال ماده ۲۱۴ نامبرده بحث نمائیم: تاکنون راه فرار و دفاع مشروع مرد را در عدم تأدیه نفقه یا طلاق در صورتی که متهم ایرانی مسلمان باشد بشرح فوق بیان کردیم اینک راه دفاع و فرار یک دسته دیگر از مجرمین در امور عدم تأدیه نفقه یا طلاق را بیان می نمائیم.

یک دسته از ایرانیان غیر شیعه که طلاق در مذهب آنان جایز نیست بمدلول ماده واحده راجع به اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه مصوب ۲۱ تیر ماه ۱۳۱۲ دائر باین که «نسبت باحوال شخصیه و حقوق اریثیه و وصیت ایرانیان غیر شیعه که مذهب آنان برسمیت شناخته شده میجا کم باید قواعد و عادات متداوله در مذهب آنان را جز در مواردی که مقررات قانون راجع بانتظامات همگانی باشد رعایت نمایند» متشبه شده و میگویند:

چون مرد در مورد ماده ۲۱۴ قانون کیفر ایران برای این که گناهکار تشخیص دود باید امتناع او از انجام یکی از دو امر (تأدیه نفقه - طلاق) مسلم شود و با آنکه انتخاب هر يك از دو امر با مرد است در مورد انتخاب طلاق - بزن که مدعی خصوصی او است و کالت در طلاق داده که خود را در یکی از دفاتر اسناد رسمی مطلقه نماید در این صورت با در نظر گرفتن این که امر مخالف انتظامات همگانی نیست دیگر تعقیب مرد متهم بعدم تأدیه نفقه یا طلاق موضوعی نخواهد داشت. . . . با این استدلال و با این که هیچیک از دو امر صورت نگرفته آیا گناه عدم تأدیه نفقه با این کیفیت منتفی میشود؟

دیوان کشور طی دادنامه شماره ۱۸۷/۲۵-۱۶۸۶

امر عدم تأدیه نفقه یا طلاق را نسبت بایرانیان غیر شیعه حقوقی دانسته و چنین استدلال مینماید:

۱- ماده ۲۱۴ قانون کیفر همگانی اساساً ناظر بمواردی است که امر طلاق بطور مطلق و بلاشرط در تحت اختیار خود شوهر باشد و بر فرض اینکه وقوع آن بطریق دیگر و بر اثر تحقق مقدمات و شرائطی ممکن باشد حکم ماده مزبور از حیث کیفر شامل آن نخواهد بود.

۲- بطوریکه از ظاهر عبارت مذکور مستفاد است تعقیب جزائی شوهر در صورتی ممکن است که از انفاق زن خود امتناع نموده و در عین حال برای طلاق دادن او هم حاضر نشود بنا بر این تنها عدم انفاق یا تنها طلاق ندادن هیچیک منفرداً بزه محسوب نمیشود بلکه هر دو جزء باید محقق گردد تا عمل قابل تعقیب کیفری باشد.

۳- استثنائی که در ماده اول قانون رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه شده مربوط بمواردی است که رعایت مقررات قانون مزبور مستقیماً منحل نظام اجتماعی بشود و مطلق امور کیفری از این قبیل نیست و اگر منظور قانونگذار استثناء تمام امور کیفری میبود مطلب را بعبارت مذکور در آن ماده (جز در مواردی که مقررات قانون راجع بانتظامات همگانی باشد) تعبیر نمی نمود و مطلق امور جزائی را مورد استثناء قرار میداد

...

بنا بشرح فوق یکدسته از ایرانیان به استناد ماده واحده و ماده ۲۱۴ قانون کیفر همگانی از تعقیب جزائی معاف می باشند و این در صورتی است که بانظر کسانی که بدون مراجعه بدادگاه حقوق ماده ۲۱۴ را اعمال می کنند موافق هستیم و حال آنکه تعبیری که مادر فوق و اول این مقاله نمودیم چنانچه اجرا سازیم

ناگزیر کسی که بدادگاه حقوق مراجعه کرده نفقه خواسته مرد مدعی اعسار شده و برای اجرای حکم طلاق هم باشکالات مذهبی تصادف کرده است در اینصورت چرانتوان مرد را مجازات داد؟

باید این نکته را بخاطر داشت که یکدسته امور راه تلافی و جبران شکست آن فقط کیفر است و مجازات: چه آنکه یک سلسله حوادثی که دادگاههای حقوق و مجاری مدنی در انجام درخواست و بر آوردن توقعات مدعیان معطل مانده اند می توان از مجاری کیفری تعقیب و خاطی را معاقب نمود از آن جمله همین موضوع عدم تأدیه نفقه یا طلاق است که نباید نسبت بایرانیان غیر شیعه از باب اشکالات مذهبی ارفاق کرد بلکه با تعبیرات و تأویلاتی ماده ۲۱۴ را درباره آنان هم باید ارزیابی داشت:

۱- امکان تعقیب مرد بطور کلی نسبت بکیفر مذکور در ماده ۲۱۴ این است که مرد یا حاضر بدادن نفقه زن خود نشود یا طلاق ندهد: مفهوم این ماده یک قسمت آن حتماً عملی است که باید انجام شود و آن دادن طلاق است اگر مردی صرفاً حاضر بدادن طلاق نشود؛ تنها حاضر شدن او برای عدم تعقیب کافی نیست بلکه باید حتماً زن خود را طلاق بگوید تا از تعقیب کیفری مصون باشد و برای دادن طلاق برای یکدسته از ایرانیان غیر شیعه مثل مسیحی ها با شرایط معینی از قبیل صدور اجازه از مقامات عالیله مذهبی یا امور دیگری ممکن است طلاق واقع شود ولی در قسمت نفقه تنها حاضر شدن مرد

برای تأدیه نفقه کافی برای عدم تعقیب کیفری اوست منتها هر زمان از امر انفاق سرپیچی کرد چون گناه مستمر است باز تعقیب او دوباره آغاز خواهد شد

۲- مراعات قانون مصوب تیر ماه ۱۳۱۲ راجع با اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه منوط باین است که آن احوال مخالف انتظامات همگانی نباشد و چنانچه بانتظامات عمومی مواجه گردد دیگر برای

دادگامان الزامی در ملاحظه باقی نیست و نمی توان چشم پوشی کرد؛ اینک با در نظر گرفتن اینکه ماده ۲۱۴ در فصل منافات عفت وارد شده چرا نباید وضع آن راهم برای حفظ انتظامات عمومی دانسته و اساساً در عدا قوانین کیفری که هر کدام از جهتی حافظ و نگهبان نظم همگانی میباشد قرار دهیم.

در اینصورت و با فرض اینکه این مورد نیز مشمول موارد استثنائی قانون نامبرده (ماده واحده نیرماه ۱۳۱۲)

مذکور و قلمداد شود دیگر نگرانی برای تسری ماده ۲۱۴ در حق ایرانیان غیر شیعه نخواهد بود
بنا بر این صرف دادن اختیار طلاق یا وکالت در امر طلاق از مرد مستنکف و بعنوان استفاده از تخییری که ماده ۲۱۴ قائل گردیده جز از سر باز کردن زن چیزی نبوده و بنظر ما این خود امتناعی است که ماده ۲۱۴ ناظر بآن مورد بوده و بایستی کما هو حقه کیفر مذکور بسرحد اجزا و عمل گذاشته شود
علی اسفر - شریف

استعمال شناسنامه غیر بزه است یا نه؟

در عمل گاهی دیده شده است که اشخاص در موقع ضرورت بجای شناسنامه خود شناسنامه دیگری را ارائه داده و بدینوسیله مقامات مربوطه را اغفال نموده اند خوشبختانه اقداماتی که اخیراً در قسمت تکمیل اوراق شناسنامه بعمل آمده مخصوصاً الصاق اجباری عکس بآنها در آتیه از اینطور پیش آمده ها جلوگیری خواهد نمود ولی از آنجائیکه اقدامات اخیر هنوز اثرات خود را بخوبی نبخشیده و اغلب در دهات و شهرهای کوچک امروز شناسنامه های ناقص دیده میشود باینجهت امکان استعمال شناسنامه غیر باز باقی بوده و بحث در اینکه اینعمل بزه است یا نه از نقطه نظر حقوقی و قضائی بیفایده نخواهد بود

قبلا باید این نکته را متذکر شد که در بعضی از موارد استعمال شناسنامه غیر بدون هیچ شبهه و تردیدی بزه بوده و منطبق با مواد کیفری میباشد از جمله:

۱- اگر کسی شناسنامه دیگری را بدست آورده و در آن دخل و تصرفی نماید مثلاً اسم خود را بجای اسم صاحب اصلی آن نوشته و یا عکس خود را بآن الصاق و مهور بمهر جعلی نماید در این موارد

عمل منطبق با مواد ۹۷ و ۱۰۳ قانون کیفر همگانی خواهد بود.
۲- اگر استعمال کننده شناسنامه دیگری بدون اینکه مرتکب جعل شود با ارائه شناسنامه غیر سمت یا هویت معمولی اختیار نموده و بدینوسیله «مقداری از اموال دیگری را بخورد» مرتکب کلاه برداری شده و عمل مشمول ماده ۲۳۸ قانون کیفر همگانی میباشد و در اینصورت ارائه شناسنامه غیر جزء وسائل تقلبی که در همان ماده مذکور است محسوب خواهد شد
مورد بحث در این مقاله موردی است که کسی شناسنامه غیر را بدون اینکه در آن دخل و تصرفی نموده یا منظور از بکار بردن آن توسل بوسائل تقلبی مذکور در ماده ۲۳۸ باشد استعمال نماید مثلاً بزهکاری در حین ارتکاب بزه دستگیر و بکلانتری جلب میشود و در باز جوییهای مقدماتی هویت معمولی اختیار نموده و شناسنامه دیگری را که در دستش میباشد ارائه می دهد و تحت همان اسم معمول ادعا نامه صادر و منتهی بصدور دادنامه میگردد حال باید دید که عمل این شخص که ارائه شناسنامه دیگری است در مقام خود بزه محسوب شده یا نه و در صورت راول عمل منطبق با کدام